

## نامه به دخترم «خدا در کنار ستمدیدگان است...»

این کتاب را برای تو، به یاد تو و همه جوانان بیست ساله نوشته ام. بیش از بیست سال است که من درباره کشمکش اسرائیل - فلسطین سخنرانیها کرده، مقاله ها نوشته و گزارشها تهیه کرده ام. طی این مدت درباره حقوق فلسطینیان، خصوصیت دولت اسرائیل و صلح آینده با شورفراوان به بحث پرداخته ام. تلاش کرده ام با اعتقاد به نیروی خرد و منطق و ضرورت غلبه بر پیشداوری ها، شرق به ظاهر بغرنج را بفهمم و به دیگران بفهمانم. این کار با شور و عشق همراه بوده چرا که خاورمیانه در قلب من جای دارد. من در آنجا زاده و بزرگ شده ام و امیدوارم که دست کم ذره ای از این شور و علاقه را به تو و برادرانت منتقل کنم، هر چند که مسیر زندگی تو و آنها با من تفاوت دارد.

با شکست قرارداد های اسلو و گسترش امواج خشونت در خاورمیانه، من هم مدتی دچار دلسردی شده بودم. بار دیگر صلح از منطقه دور میشد و درگیری و جنون این سرزمینها را فرا میگرفت. از آن هم بدتر، دامنه بحران به فرانسه هم رسید. هزاران فرانسوی یهودی - که اغلب بسیار جوان بودند - در مقابل سفارت اسرائیل به تظاهرات پرداختند و چندتن از آنها شعار «مرگ بر اعراب» سردادند. در محلی دیگر جوانان فرانسوی دیگری، اغلب مغربی تبار، انزجار خود را از سرکوب در ساحل غربی رود اردن و غزه فریاد کرده و چند تن از آنان نیز شعار «مرگ بر یهودیان» میدادند. کنیسه هائی مورد حمله قرار گرفته به آتش کشیده شد. به مدت چند هفته، شبیح يك جنگ قومی بر فراز «فرانسه» رؤوف و مهربان» به پرواز درآمده بود. مسئولین سیاسی صرفاً به محکوم کردن خشك و خالی هرگونه

تظاهرات ضدیهودی بسنده کرده و به نظر می آمد که دچار فلج شده اند. در مدارس و دبیرستانها، دبیران مات و مبهوت ترجیح میدادند که بجای گشودن بحث، سکوت اختیار کنند: غیر از فرانسوی های «اصیل» که حسابشان جداست، همبستگی «طائفه ای» بچه های یهودیان با اسرائیل و «بچه های عرب» با فلسطینی ها چنان قوی، چنان «طبیعی» و چنان «غلبه ناپذیر» می نمود که بهتر بود از تحریک و عصبانی کردن آنها اجتناب کرد.

چگونه میتوان به این شکاف عمیق رضایت داد؟ برای من، این امر به معنی چشم پوشی از اصولی ست که فعالیت، تعهدات و اعتقاداتم بر آن متکی است. من به نسلی تعلق دارم که در سالهای ۱۹۶۰ و از طریق جنبش عظیم ضد استعماری و در سایه مبارزه به اعتقاد ما شکست ناپذیر خلق ویتنام در برابر تجاوز آمریکا به سیاست روی آورد، یا به قولی چشم به جهان گشود. مرزها و خط فاصل ها در آن زمان سیاسی و ایدئولوژیک بود. و البته این واژه ایدئولوژیک مانند امروز به چشم مطبوعات بدنام نبود. نه تبار این دسته و نه مذهب آن دسته در تحلیل ها، مبارزات و باورهای ما نقشی نداشت. ما می خواستیم فراتر از پیشداوری ها و ویژگی های نژادی و حتی ملی، بخش لاینفکی از جامعه انسانی باشیم. این است آن چیزی که در پیام جهانشمول مارکسیسم ما را شیفته خودمیکرد: «پرولتاریای همه کشور ها متحد شوید».

مسلماناً، کشمکش اسرائیل - اعراب بغرنج تر از جنگ ویتنام بود. پیروزی اسرائیل بر مصر، سوریه و اردن در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ شور و هیجانی هذیان آمیز در فرانسه پدید آورد. سنگینی کشتار عام یهودیان (در جنگ دوم جهانی)، اسطوره کبیوتص (شرکتهای زراعی جمعی) سوسیالیستی و نیز احساس «انتقام» گرفتن از اعراب پنج سال پس از پایان جنگ الجزایر، همه عواملی بودند در توضیح این موضعگیری های يك جانبه به نفع اسرائیل. اما عمدتاً درگیری ها در سطح سیاسی باقی می ماند و ما در تشکلات کمونیستی و چپ افراطی که در آن ها یهودیان فراوانی یافت می شدند همچنان از مواضع انترناسیونالیستی چپ افراطی دفاع می کردیم.

با اینهمه ما وارث يك سنت ملی بودیم. ما هنوز شیفته فرانسویانی بودیم که

اسرائیل، فلسطین : حقایق پیرامون یک کشمکش .....۷

بخاطر حمایت از جبهه آزادیبخش الجزایر، به آنان لقب «خائن به وطن» داده بودند و از آنان به عنوان «حاملین چمدان» نام می بردند. آنها بر خلاف آلبر کامو، عدالت را بر «مادر» شان ترجیح داده بودند. من که در مصر از مادری روسی و یهودی تبار و از پدری قبطی زاده شده ام، به خدا اعتقاد ندارم ولی به مؤمنان احترام می گذارم خود را در سرزمین روشنگری بازشناختم. دخترم! پیش تر به تو گفته ام که من این امتیاز والا را داشتم که بتوانم ملیت خود را «انتخاب» کنم. دبیرستان قاهره مرا از نظر فرهنگی و عاطفی، فرانسوی به بار آورده بود، هرچند خون فرانسوی در رگ هایم نبود. من ولتر را ستایش میکردم. او در ماجرای کالاس مداخله کرده به دفاع از او برخاست. کالاس کالوینیستی بود که در سال ۱۷۶۱ به قتل پسرش که گویا کاتولیک شده بود متهم گشته و سال بعد در تولوز اعدام شد. این ماجرا در میان فرانسویان اختلاف افکند. تنها چهار سال بعد (۱۷۶۵) بود که به یمن مبارزه ولتر و استعداد شگرف و نیروی خستگی ناپذیری که او در این مبارزه علیه هرگونه تعصب مذهبی، منجمله پروتستانتیسم و امتیازات کلیسا به کار گرفت، از کالاس اعاده حیثیت شد.

به نظر می رسد که ضرب المثل فرانسوی «با برادرم علیه پسرعمویم، با پسرعمویم علیه بیگانگان» می تواند امواج گسترده کشتارهای لبنان را در جنگ داخلی سالهای ۱۹۷۰ خلاصه کند. اما این منطق را من همیشه رد کرده ام. آیا امروز، آنهم در زمانیکه از مفاهیم «دهکده جهانی»، از حقوق جهانشمول فرد و از برابری انسانها همه جا سخن در میان است، مجبوریم چنین منطقی را بپذیریم؟ آیا باید بپذیریم که همبستگی یهودیان با اسرائیل و مسلمانان با فلسطینی ها مشروع است؟ البته میتوان قرابت های خانوادگی، عاطفی و مذهبی را درک کرد. بنا بر گفته یکی از مسؤولین شورای نماینده سازمانهای یهودی در فرانسه *CRIF* (بدنبال حوادث ضد یهودی پائیز سال ۲۰۰۰) «تقریباً همه یهودیان استراسبورگ در اسرائیل بستگانی دارند. اولین حس آنان نگرانی به خاطر وضع اقوامشان در آنجا ست. به محض اینکه خطری متوجه اسرائیل میشود، همبستگی آنان به شدت تحریک می شود.» جوانان مسلمان تبار هم به نوبه خود، به دلایل اجتماعی و به مصداق «مستمندان همه کشورها متحد شوید» یا بر اساس نوعی احساس کم و

بیش نیرومند تعلق فرهنگی و مذهبی، خویش را در بچه های فلسطینی پرتاب کننده سنگ باز می یابند. در يك گزارش سازمان امنیت فرانسه در دسامبر ۲۰۰۰ آمده است که تهاجمات محدود ضد یهودی و کاملاً پراکنده عمدتاً بیان کننده عقده زدائی برخی از جوانان حومه شهرهای بزرگ است و نباید به آن رنگ سیاسی داد. آیا این وضع دوام خواهد یافت؟

جریان چپ به طرز عجیبی از وقایع فلسطین به دور مانده است. این جریان از ترس زیاده روی های غیرقابل کنترل، امر آرام کردن تشنج را به مقامات مذهبی سپرده و جوانان را که دور از دسترس نفوذ فرهنگ و جهان بینی اش رشد می یابند، به حال خود رها کرده است. چپ قادر به برقراری گفت و شنود با جوانان نشد و نتوانست به مسائل روزمره آنان (در محلات حومه شهرها) پاسخی داده و برای جذب آنان زبانی مؤثر بیابد و با ترتیب دادن برنامه هائی بتواند به وقایع اسرائیل - فلسطین محتوایی جهانشمول بدهد. این جوانان نومید به کدام سو می بایست روی می آوردند؟ چه چیز طبیعی تر از آن که به سوی کسانی کشیده شوند که برای این حوادث توضیح و راه حلی - مذهبی یا طائفه ای - ارائه میدهند؟

با وجود این، سخنان شجاعانه - هر چند محدود، هم علیه کوربینی چپ و هم علیه انحراف ناشی از تعلقات «طایفه ای» مطرح شد. در لوموند مورخ ۱۸ اکتبر ۲۰۰۰، طی فراخوانی، دهها روشنفکر از جمله ریمون اوبراک (از مبارزان جنبش مقاومت ضدفاشیستی فرانسه، رونی برومن (رئیس سابق پزشکان بدون مرز)، دانیل بن سعید (فیلسوف)، فرانسیس کان (پزشک)، ژیزل حلیمی (وکیل مدافع)، لوران شوارتز (ریاضی دان) و پی یر ویدال ناکه (مورخ) اعلام کردند: «بمثابه شهروندان کشوری که در آن زندگی میکنیم و شهروندان کره زمین، نه رویه ما ست و نه دلیلی دارد که به عنوان یهودی اظهار نظر کنیم» و سپس ادامه میدهند: «مابانژاد پرستی و از جمله یهود ستیزی در کلیه اشکالش مبارزه میکنیم. ما سوء قصد علیه کنیسه ها و مدارس یهودی را که يك جماعت و اماکن عبادت آنرا مورد حمله قرار داده محکوم میکنیم. ما با بین المللی کردن منطق طائفه ای، که خود را به صورت درگیری بین جوانان يك مدرسه یا يك محله نشان می دهد مخالف ایم.»

«اما رهبران دولت اسرائیل خود را سخنگوی تمام یهودیان جهان می دانند، با

اسرائیل، فلسطین : حقایق پیرامون یک کشمکش ..... ۹

غصب خاطرہ مشترک و ادعای نمایندگی همه قربانیان یهودی گذشته، حق بیان را نیز غصب میکنند و برخلاف میل ما به نام ما نیز سخن میگویند. هیچکس وارث انحصاری خاطرہ یهودی کشی نازی نیست. خانواده های ما نیز سهم خود را در میان قربانیان اردوگاههای نازی، نا پدید شدگان و مبارزان نهضت مقاومت دارند. ما به هیچ رو نمی توانیم باج خواهی مبتنی بر همبستگی طائفه ای را که رهبران اسرائیل جهت مشروعیت بخشیدن به سیاست اتحاد مقدس شان از آن سود می جویند بپذیریم. «نویسندگان یادشده، چند هفته بعد همراه با برخی از روشنفکران عرب و عرب تبار کمیته ای برای دفاع از صلح عادلانه در خاورمیانه بنیاد نهادند. این دو گروه - که خوشبختانه تنها نبودند - کوشیدند منطق های هویتی را به نام اصول جهانشمول و علیرغم حملاتی که به آن ها می شد پشت سر بگذارند. روزہ آسکوت در ماهنامه ارش Arche (نشریه یهودیت فرانسوی) ژوئیه - اوت ۲۰۰۱، این یهودیان را که با دولت اسرائیل همبستگی ندارند «مشتی نیمه خائن» نامید. خوب که نخواستہ آنان را تیر باران کنند!!

هر بار که بحران جدیدی در منطقه درگرفته، از من هم برای شرکت در جلسات بحث دعوت شده است. مباحثات اغلب تند و خشن بوده. من در ملاقات با بسیاری از جوانان همسن و سال تو دریافتم که ما نتوانسته ایم این تجربه «انترناسیونالیستی» را - که پیش تر بدان اشاره کردم - به آنان منتقل کنیم؛ ولی امیدوارم، علیرغم همه باد های مخالف و بدون آرمانی کردن گذشته، نقش ناقل تجربه را به عهده گرفته کار رابه نسل بعدی بسپاریم. علت تألیف این کتاب همین تمایل است. قصد من هم بیان حقیقت ماجراها ست که بدون آنها هیچ بحث جدی ممکن نیست و هم توضیح اصولی که مبنای بینش من از این وقایع است.

مناقشات فلسطین یکی از قدیمی ترین درگیری های کره زمین است و نزدیک به یک قرن سابقه دارد. ظهور جنبش صهیونیستی در اروپا و اولین امواج استعماری در فلسطین سرآغاز بحران است. از جنگ اول جهانی تا کنون. تمام قدرتهای بزرگ از امپراطوری عثمانی تا روسیه تزاری، از اتحاد شوروی تا آلمان نازی، از ایالات متحده تا بریتانیای کبیر در این کشمکش درگیر شده اند. این نزاع موجب بروز پنج جنگ شده که برخی تا سرحد اغتشاش جهانی پیش رفته اند. در برنامه

تاریخ سال آخر دبیرستانهای فرانسه، در تشریح دنیای امروز، خاورمیانه را به چند بخش و چند مبحث تقسیم کرده اند. به علاوه همان طوری که گفته شد، از آنجا که بسیاری از معلمین از طرح سوژه های «داغ» پرهیز میکنند و این موضوع در امتحانات نهائی نیز به ندرت طرح میشود، ابهامات همچنان باقی می ماند. حال آنکه شناخت، شرط ضروری برای وجود هر بحثی است. جوانان و نوجوانان با آشنائی با عناصر تاریخی پایه، میتوانند به تبادل نظر از دیدگاههای مختلف دامن بزنند، ولی عمدتاً چنین نیست. بدین جهت، من به وقایع و تسلسل آنها که به نظر من برای هر بحث جدی ضروری است، خواهم پرداخت.

ولی این توضیحات کافی نیست. مگر نه این است که صدها کتاب که این منازعه و تاریخ و طرف های درگیر در آن را تجزیه و تحلیل می کنند پیش از این نوشته شده، اما این همه باعث نشده که «کارشناسان» به توافق برسند. به چه دلیل؟ زیرا هر کدام - آگاهانه یا ناآگاهانه - «در چارچوب تحلیلی مشخصی» به این کشمکش می نگرند که حوادث در آن «معنا و محتوای» خاصی می یابد. چه پاسخی می توان داد به کسی که معتقد است خاک اسرائیل «هدیه الهی به یهودیان» است؟ آیا میتوان به خدا اعتراض کرد؟ یک بینش مذهبی متکی بر پیام غیبی قابل مذاکره نیست. چگونه میتوان محصلین مسلمانانی که فلسطین را وقف اسلامی و غیرقابل معامله و مصالحه می شمردند، قانع کرد؟

آیا به خوبی متوجه منظور من هستی؟ چه دربرخورد به مسأله فلسطین و چه به هر درگیری دیگر، خط تمایز الزاماً بر سر مسأله مذهب نیست. برخی لائیک ها از مواضع ملی گرایانه افراطی دفاع میکنند همانطوری که در صربستان و کروآسی دیدیم و به موضع دفاع از «خودی» در مقابل «غیرخودی» در می غلتند.

ازسوی دیگر برخی از روحانیون مروج درکی انسان دوستانه اند. در یک بحث آزاد منتشر شده در روزنامه لوموند ۹ ژانویه ۲۰۰۱، خاخام داوید مایر یادآوری میکند که در سنت یهود، ایده «سرزمین مقدس» یا «موعود بدون قید و شرط» که به خاک اسرائیل اطلاق شده باشد وجود ندارد. او با نقل قسمتهائی از بخش چهارم سفر تثنیه (یکی از اسفار اولیه تورات) از زبان موسی نقل میکند: «اکنون ای اسرائیل، به قوانینی که به شما یاد میدهم بدقت گوش کنید و اگر میخواهید زنده

اسرائیل، فلسطین : حقایق پیرامون يك کشمکش ..... ۱۱

مانده، به سرزمینی که خداوند، خدای پدرانانتان به شما داده است داخل شوید و آنرا تصاحب کنید. از این دستورات اطاعت نمائید. [...] تمام قوانینی را که خداوند، خدایم بمن داده است، به شما یاد داده ام. پس وقتی به سرزمین موعود وارد شده، آنرا تسخیر نمودید از این قوانین اطاعت کنید. اگر این دستورات را اجرا کنید به داشتن حکمت و بصیرت مشهور خواهید شد [...] حتی اگر سالها در سرزمین موعود ساکن بوده، در آنجا صاحب فرزندان و نوادگان شده باشید، ولی با ساختن بت خود را آلوده کرده با گناهتان خداوند را غضبناک سازید، زمین و آسمان را شاهد میآورم که در آن سرزمینی که با گذشتن از رود اردن، آن را تصاحب خواهید کرد، نابود خواهید شد. عمرتان در آنجا کوتاه خواهد بود و بکلی نابود خواهید شد.» [عیناً از روی کتاب مقدس ترجمهء فارسی، انجمن بین المللی کتاب مقدس ۱۹۹۵ میلادی نقل شد.] و خاخام دربارهء اعتقاد بی پایهء «بت کردن سرزمین اسرائیل، «اسرائیل بزرگ» که مفهوم قداست و مقدس را برتر از احترام به زندگی انسانی قرار می دهد» به شك و تردید می پردازد. راستی که برخی از روشنفکران لا ئیک ما باید از او سرمشق بگیرند!

اما من، به هیچ «حزب خدایی» وابستگی ندارم. من نظیر «گوئتز حرامزاده» قهرمان اصلی نمایشنامه «شیطان و خدا» اثر ژان پل سارتر به تعلق داشتن به حزب انسانها و یا در واقع به حزب موجودات انسانی بسنده میکنم. من سلسله مراتب را نه در میان انسان ها به رسمیت می شناسم و نه در بین جوامع مذهبی یا ملی. البته این را می فهمم که گاهی به دلایل خانوادگی و مذهبی و اغلب به دلایل فرهنگی به این یا آن خلق احساس نزدیکی بیشتری می کنیم... به شرطی که آنرا کمال مطلوب قلمداد نکرده و از جنایاتی که به نام او انجام شده چشم پوشی نکنیم.

کلود لانزمان مدیر مجله عصر نوین (*Les Temps modernes*) است که آن را سارتر پایه گذاری کرده است. این نشریه - سالها قبل از تولد تو - نقش مهمی در بحث های روشنفکری فرانسه ایفا میکرد. لانزمان در فیلمی که دربارهء اسرائیل ساخته از ارتش آن با لحنی پر از ترحم و تحسین یاد کرده است، البته او مختار است چنین برخوردی داشته باشد. ما در يك کشور آزاد زندگی میکنیم. او فیلمی

هم در مورد کشتار یهودیان کارگردانی کرده و فیلم *سومی بنام چرا اسرائیل؟* ساخته است که در آن اصلاً از اعراب یادی نمیکند. در پاسخ به این سؤال [در يك بحث آزاد لوموند - ۷ فوریه ۲۰۰۱] در مورد اینکه چرا از آنان سخنی نگفته، می گوید: «خود آنها (اعراب) باید این کار را بکنند». لحظه ای در حماقت این حرف تأمل کن. باید سیاه ها در باره سیاه ها، اعراب در باره اعراب، یهودیها در باره یهودیان بنویسند، منطق بومی و قبیله ای، به معنی منطق جنگی و به دور از هر آرمان انسانی ست.

به دیده من، در فلسطین هیچ حق «طبیعی» یا «مذهبی» وجود ندارد. بازگشت به سه هزار سال و حتی هزار سال پیش برای تعیین اینکه چه قطعه ای از خاک به چه کسی تعلق دارد، امری باطل، غیرمشروع و حتی خونین است. چنین استدلالی را رهبری بلگراد برای توجیه «حقی» بر کوسوو به عنوان «مهد صربستان» بکار برده است. میدانیم که پیدایش ملت های نوین به قرن ۱۸ و انقلاب فرانسه برمیگردد. در فصل سوم به این نکته خواهیم پرداخت. اینکه قبایل ژرمن *یک ایالت فرانسه* و یا انگلیسی ها *یک ایالت آکیتن (Aquitaine)* را اشغال کنند هیچ حقوقی برای آن ها به وجود نمیآورد...

پس درمطالبات متقابل چگونه باید جایگاه خود را شناخت؟ پاسخ این را باید در تأکید بر اولویت حقوق بین المللی جست. قطعنامه های سازمان ملل در باره فلسطین و اسرائیل عمده‌تاً چه میگویند؟ آنها استقرار دو ملت، یکی یهودی اسرائیلی و دیگری فلسطینی را بر سرزمین تاریخی فلسطین به رسمیت شناخته و برای هر کدام، حق داشتن دولتی مستقل را قائل شده اند.

با وجود این، در این تقارن تأمل کنیم. اولاً مردم اسرائیل از پنجاه سال پیش دارای *یک دولت* اند و فلسطینیان هنوز از آن محروم بوده و در مهاجرت اجباری و یا تحت اشغال بسر میبرند. از سوی دیگر اوضاع فعلی، زائیده *یک بیعدالتی* آغازین است. فلسطینیان، به خصوص در سالهای ۱۹۵۰ - ۱۹۴۸ به دست میلیشیای یهودی و سپس ارتش اسرائیل، از سرزمین خود رانده شدند (همان طوری که در فصل چهارم توضیح خواهم داد). مدتها در اسرائیل و نیز در غرب این طرد و اخراج ها را انکار کرده یا از سخن گفتن درباره آن جلوگیری می کرده



اسرائیل، فلسطین : حقایق پیرامون یک کشمکش ..... ۱۳

اند. ولی امروز یک واقعیت پذیرفته شده است. مطالعات «مورخین جدید» اسرائیلی نیز به تأیید این مسئله کمک کرده است. ما در مجموعه ای به نام اروپا و در عصری زندگی میکنیم که به حد اشباع از پاس داشتن حافظه تاریخی سخن می گویند. بسیار خوب، اما چرا تبعیض قائل شویم؟ بی عدالتی هائی که بر فلسطینیان روا داشته اند، مانند نمونه های فراوان دیگر دوره استعمار، باید نه فقط جبران، بلکه قبل از هر چیز، به رسمیت شناخته شود. نباید این بُعد اخلاقی را پنهان کرد. زیرا این امر شرط بر قراری آشتی میان اسرائیلی ها و فلسطینی هاست.

نسل کشی یهودیان طی جنگ جهانی دوم، بر روی این نزاع بسختی سنگینی میکند. موضعگیری ها چه در فرانسه و چه در خاورمیانه داغ یکی از پست ترین جنایات این قرن را بر خود دارد. نابودی یهودیان به دست نازیها و متحدین شان، ناتوانی قدرتهای بزرگ وقت برای جلوگیری از این جنایت، در افکار عمومی غرب نوعی احساس گناه به وجود آورده است. آنها در برابر کسانی که ادعای وراثت تاریخ و خاطره جمعی یهودیان را دارند، کرنش میکنند. این مظلومیت، راه را بر تصویب قطعنامه تقسیم فلسطین در نوامبر ۱۹۴۷ و در نتیجه تأسیس دولت اسرائیل هموار کرد. ولی این فلسطینی ها بودند که تاوان جنایتی را پرداختند که هرگز مرتکب نشده بودند. در فصل پنجم به تفصیل، به این تضاد نیز خواهیم پرداخت.

هنگام صحبت از خاورمیانه نمیتوان «بیرون گود» نشست. بی طرفی از خیال باطل بر می خیزد. با وجود این، من همبستگی تجربیدی با یکی از دو اردوگاه را رد میکنم. به عقیده من، یک ملت - هر که باشد - نمیتواند به طور طبیعی یا به خاطر نمیدانم کدام لطف الهی و یا به طور فطری، «خوب»، «عادل» یا «برتر» تلقی شود. هیچ خلقی دارای «رسالت برتر» نیست. بر عکس، «آرمان های عادلانه» وجود دارد. گاهی این تمایز از دیده مفسرین مخفی میماند. ریشار لیسیا در مقاله ای درباره - یا در واقع علیه - مطلب انتشار یافته در ماهنامه ارش (Arche)، نوامبر ۲۰۰۰، یکی از «سازوکارهای» رسانه ها و افکار عمومی را که عبارت از همبستگی با «شورشگران» بود، افشا میکرد. «تحسین اعتصایبون شرکت مترو و راه آهن

فرانسه یارانندگان کامیون توسط مردم که زندگیشان در اثر این اعتصاب دچار نابسامانی شده، شاید با دفاع بی تابانه از قضیه فلسطین بی ارتباط نباشد. مردم امروزه بطور منظم جانب شورشیان را می گیرند « آیا باید برآشفته شد از اینکه مردم به صورت خود به خودی از قربانیان حمایت می کنند؟

دانیل سیبونی (روانکاو) در روزنامه فیگارو توضیح میدهد که «افکار عمومی غرب زمانی انسانها را «دوست دارند» که قربانی باشند. آنها یهودیان قربانی اردوگاهها را دوست دارند (به ویژه زمانیکه اردوگاهها برچیده شده اند) و فلسطینیان قربانی یهودیان را هم دوست دارند». گفتار دو پهلوی است در مورد اردوگاهها، ولی آیا احساس همبستگی با قربانی تا این حد غیر عادی ست؟ نه، به شرطی که این درس تاریخ را درم نظر داشته باشیم که متاسفانه، قربانیان دبروز بسادگی میتوانند به جلادان امروز تبدیل شوند. مثال ها فراوانند مانند اوضاع اخیر رواندا که توتسی ها قربانی خشونت قوم هوتو شدند ولی یکی از سازمانهای توتسی با بدست آوردن قدرت، کشتار های وحشیانه ای مرتکب شد. آیا به این دلیل باید مسؤولیت کشتار توتسی ها را به دیده اغماض نگرست؟ پی یر ویدال ناکه مورخ و افشاگر اصلی شکنجه های جنگ الجزایر و مبارز خستگی ناپذیر قضایای عادلانه، این تفسیر روحانی از تورات را نقل میکند که من به مؤمنان و نیز به بی دینان پیشکش میکنم: «خدا همیشه در کنار ستمدیدگان است... میتوان موردی یافت که يك فرد صالح به فرد صالح دیگری ظلم کند، خدا در کنار ستمدیده است. اگر يك شرور به شرور دیگری ستم کند، خدا در کنار ستمدیده است، حتی اگر يك فرد صالح به يك شرور ستم روا دارد، خدا باز هم در کنار ستمدیده است». اما روشنفکران فرانسوی همیشه چنین نیستند. سکوت تعدادی از آنان از آغاز انتفاضه دوم، گیج کننده است. چه بسا بهتر بود که گاهی خفقان می گرفتند و آفتابی نمیشدند. در يك بحث آزاد سراپا اوهام (لیبراسیون، ۱۰ ژوئیه ۲۰۰۱) سه نفر از آنان یعنی مارک لوفور، فیلیپ گومپلوچ و پی یر آندره تاگیف با سود بردن از پشتیبانی ده نفر از همکارانشان، بازدید يك هیأت خارجی از مناطق اشغالی در همبستگی با خلق فلسطین را که از جمله ژوزه بووه (José Bovet) رئیس اتحادیه دهقانان فرانسه) عضو آن بود تقبیح کردند. عنوان مطلب لب کلام را بیان میکند؛

اسرائیل، فلسطین : حقایق پیرامون يك کشمکش ..... ۱۵

«بدبختی فلسطینیان بخاطر رهبری سیاسی فاسدشان است و نه کولونی های اسرائیلی، به آن صورتی که رهبر سندیکائی [منظور ژوزه بووه] می گوید». آیا در این متن از ۴۰۰۰۰۰ مهاجر مستعمره نشین صحبتی به میان آمده است؟ خیر، فقط از اقلیت کوچکی از آنان - ۳۰۰۰۰ نفر - متعصب مذهبی صحبت شده است و گویا نگرانی ای هم در کار نیست. آن ها به موقع، سرزمین ها را تخلیه خواهند کرد. آیا در این متن از سیاست سرکوب اسرائیل هم صحبتی می شود؟ به هیچ عنوان. امضا کنندگان تنها سوء قصد های «وحشیانه» را تقبیح میکنند. درباره «اساس يك قرارداد قطعی برای حل و فصل مسئله» مؤلفان مینویسند که چنین شرایطی در ژانویه ۲۰۰۱ در طابا (مصر) مهیا شد که البته حقیقت دارد و اضافه میکنند که تنها عرفات بود که نخواست از این فرصت استفاده کند، که دروغ است. چنین است که جهل محض به صورت استدلال تئوریک عرضه می شود. اما این سؤال که آیا تنه راه حل ممکن ایجاد دو دولت است؟ باید خشنود بود که می گویند آریل شارون «در صحبت های خصوصی» آن را می پذیرد». لابد مثل آفریقای جنوبی زمان آپارتاید که استقلال بانتوستان ها را می پذیرفت. روز انتشار این مقاله، ارتش اسرائیل حدود بیست خانه متعلق به فلسطینی ها را در بیت المقدس و نوار غزه ویران کرد. خانواده های بسیاری در کوچه ها، بی پناه ماندند؛ ولی لابد جای نگرانی نیست. این خانه هارا دوباره روزی از نو خواهند ساخت....

از قرار معلوم، اصول تحلیل سیاسی که درباره سرزمین کوچک فلسطین - اسرائیل بکار می رود با تمام نقاط دیگر دنیا تفاوت دارد. مشاهده اینکه روشنفکران برجسته ای که برای هر امری بسیج میشوند، وقتی پای فلسطین به میان می آید ده بار استخاره میکنند، مرا همیشه متحیر میکند. حتی فیلسوفی چون ژان پل سارتر که مواضع دست و دل بازانه اش - از جنگ الجزایر گرفته تا مبارزات سیاهان آمریکا - مشهور است، در مورد این منطقه فاقد شهامت لازم بود. اغلب به طور ناخودآگاه قاعده «يك بام و دو هوا» را در خاورمیانه بکار می بندیم.

به این جملات دقت کنید: «آیا جر و بحث بیهوده ای ست اگر از خود بپرسیم که این کودکان از کجا می آیند؟ و چه کسی و در چارچوب کدام استراتژی اندوهبار

شهادت، آنها را در صف اول قرار داده است؟ [...] آیا نباید به یاد بیاوریم که وحشی گری بیش از حد ارتش آفریقای جنوبی و شدت نامتناسب شیوه های سرکوب صرفاً پاسخی بود به آنچه باید آن را اعلام جنگ سیاهان نامید؟» اگر کلمات بالا، درفردای شورش سووتو در سال ۱۹۷۶ که جوانان زاغه نشین های (townships) آفریقای جنوبی را به طغیان آورده بود نوشته میشد، نویسندگان آن تا ابد بی اعتبار می گشتند.

حال آنکه این متن را برنار هانری لوی در مجله لو پوئن ۱۳ اکتبر ۲۰۰۰ نوشته است. در آنجا میخوانیم: «آیا جروبحث بیهوده ای ست اگر از خود بپرسیم که این کودکان از کجا می آیند؟ چه کسی و درچارچوب کدام استراتژی اندوهبار شهادت آنها را درصف اول قرارداده است؟ [...] آیا نباید به یاد بیاوریم که وحشی گری بیش از حد ارتش اسرائیل و شدت نامتناسب شیوه های سرکوب صرفاً پاسخی است به آنچه باید آن را اعلام جنگ فلسطینی ها نامید؟» ده ها جوان کمتر از ۱۸ سال، گاهی کودکان، طی هفته های اول انتفاضه دوم کشته شدند و برنارهانری لوی ازخود سؤال میکند که آنها در صف اول چه میکردند؟ آیا اگر این جوانان بوسنیائی یا چچنی میبودند، وی همین سؤال را مطرح میکرد؟

چند هفته بعد، برنار هانری لوی بدنبال سفری به فلسطین، نشانه گیری را اندکی، اگر بشود چنین گفت، «اصلاح» کرد. او نوشت: «پس از گوش دادن به مادران فلسطینی که مثل همه مادران دنیا، به نحوی دیوانه وار نگران این بودند که مبادا فرزندان شان پس از تعطیلی مدارس، سالم به خانه بازنگردند، من این استدلال را دیگر بکار نخواهم برد، استدلالی نظیر «کودکانی که عامدانه در صف نخست قرار گرفته اند، آگاهانه بصورت سپر انسانی درآمده اند و غیره...» اما او اضافه میکند که محمد الدرّه کوچولو که از صحنه مرگش دوربین های تلویزیون مستقیماً فیلمبرداری کرده بودند، به وسیله «یک گلوله سرگردان» و نه یک «تیر هدف گیری شده» یک سرباز یهودی قاتل بچه ها «کشته شده است». (لو پوئن ۲۴ نوامبر ۲۰۰۰). به این ترتیب، می بینیم که برنار هانری لوی نیازمند سفر به فلسطین است تا بفهمد که مادران فلسطینی هنگامیکه بچه هایشان بر خاک میافتند، از خوشحالی جیغ نمیزنند و فلسطینی ها هم صاف و ساده انسان

اسرائیل، فلسطین : حقایق پیرامون یک کشمکش ..... ۱۷

هستند.

گاهی تاریخ بازیهای شگفتی دارد. به مطلب زیر نگاه کن: تظاهرات بسیار شدید بود و درگیری ها به درازا کشید. آمار تلفات در پایان یک روز شورش، عبارت بود از ۹ نفر کشته و ۴۴ نفر شدیداً زخمی، که از میان آنان ۱۸ نفر سنشان بین ۸ و ۱۶ سال بود و ۱۴ نفر بین ۱۶ و ۲۰ سال. مطبوعات والدینی را افشا می کنند که از فرزندان خود به عنوان «سپرهای انسانی» استفاده می نمایند و یا آنها را به مسلخ میفرستند در حالیکه خود در خانه جا خوش کرده اند. بله، این وقایع در فلسطین میگذرد ولی در... نوامبر ۱۹۴۵ در تل آویو!! تظاهرکنندگان در آن زمان یهودیانی بودند که علیه محدودیت های مهاجرت اعتراض میکردند. د/وار روزنامه سنديکای يهودی (هیستدروت) کاریکاتوری چاپ کرده بود که باعث توقیف یک هفته ای نشریه شد: یک پزشک در کنار تخت بچه های زخمی در یک بیمارستان به همکارش میگوید: «این انگلیسی ها عجب تیر اندازهای قابلی هستند! هدف های باین کوچکی هم از تیرشان درامان نمیماند!»

ماجرای بالا را شارل اندرلن خبرنگار شبکهء دوم تلویزیون فرانسه که همکارانش مرگ محمد الدرّه کوچولو را فیلمبرداری کرده بودند، نقل کرده است. آیا در آن زمان برنار هانری لوی میتوانست بنویسد که تظاهر کنندگان جوان با یک «گلوله سرگردان» کشته شده اند؟ این فرمول بندی برنار هانری لوی یعنی عبارت «سرباز یهودی قاتل کودکان» چه مفهومی دارد؟ آیا منظور او نه این است که بیان احساسات ضد یهودی پوشیده مبلغ بدترین کلیشه های آنتی سمی تیسیم، یهودیان قاتل بچه ها... می باشد؟ بدین ترتیب، او هرکسی را که از ارتش اسرائیل انتقاد کند به مؤاخذه می کشد. اگر «فیلسوف» ما مطبوعات اسرائیل را خوانده بود، می فهمید که آری سربازان اسرائیلی عامدانه میکشند و از جمله کودکان را.

روزنامه نگار اسرائیلی، امیره هس، گزارشی دارد از یک گفتگوی عجیب و بی معنا با یک تک تیرانداز ارتش اسرائیل که در صحبت از دستور مقامات بالا میگوید: «ما از کشتن کودکان منع شده ایم». ولی اضافه میکند «ما دستور داریم که به کودکان زیر ۱۲ سال شلیک نکنیم. بالای ۱۲ سال مجازیم. این عین دستور آنهاست» (لوموند ۲۴ نوامبر ۲۰۰۰) سازمان اسرائیلی دفاع از حقوق بشر (بت

سلم) با تکیه بر ارقام خود ارتش اسرائیل نشان میدهد که در سه چهارم حوادث مرگ آفرین (با حد اکثر کشته ها) از آغاز انتفاضه تا ۱۵ نوامبر ۲۰۰۰، کوچکترین نشانه ای از تیراندازی فلسطینی ها گزارش نشده است (اینترناشنال هرالد تریبون ۱۴ دسامبر ۲۰۰۰). مطبوعات گزارش های متعددی چاپ کرده اند که در آنها کودکان فلسطینی - آری کودکان - را عمداً کشته اند، بدون اینکه کوچکترین تهدیدی متوجه جان سربازان باشد. عدم پذیرش تشکیل پرونده درباره اغلب این حوادث از طرف ارتش، طبیعتاً چنین رفتاری را تشویق میکند. ژوزف الغازی خبرنگار روزنامه اسرائیلی هاآرتص در گزارشی از دهها فلسطینی ۱۴، ۱۵ یا ۱۶ ساله نام می برد که قربانی بدرفتاری، شکنجه و یا زندان اسرائیلی شده اند و همواره دچار کابوس می شوند.

ماجرای محمد الدرّه بر جای حساسی دست گذاشته و واکنش های بهت انگیز دیگری نیز در پی داشت. کلود لانژمن - باز هم همین شخص - در مجله عصر مدرن مینویسد که آنچه او را در این ماجرا به «طغیان» وامیدارد اینست که «این مرگ بطور مستقیم توسط فیلمبردار عرب يك كانال تلویزیونی فرانسوی فیلمبرداری شده است. من اگر شاهد کشته شدن کودکی در برابر چشمانم باشم، تمایل من بیشتر کوشش برای نجات او خواهد بود تا کوشش برای تحریک آن چیزی که ژاک لاکان آن را غلیان جنجال برانگیز نامیده است. شارل اندرلن که طلال فیلمبردار مورد اتهام جزو اکیپ اوست درنامه ای به لوموند، خود را به کنایه «خبرنگار یهودی شبکهء دوم تلویزیون فرانسه» معرفی میکند و مینویسد: «آیا ما مجبوریم در پایان رپرتاژها تعلقات ملی و مذهبی خود را به تماشاگران اعلام کنیم؟ خبرنگار یهودی، فیلمبردار عرب، صدابردار مسیحی، مسؤول مونتاژ ویتنامی؟ و ادامه میدهد [طلال] که چهل دقیقه زیر آتش گلوله ها بود و کم مانده بود که جان خود را نیز از دست بدهد، با تلفن همراهش چند بار از من خواست اگر کشته شد، مراقب خانواده اش باشم. فیلمبرداران حاضر در صحنه، طلال و کمک فیلمبردارش پشت يك وانت سفید در وسط چهار راه پناه گرفته بودند. يك راننده آمبولانس تلاش کرد به یاری محمد و پدرش بشتابد ولی او کشته شد. آیا لازم بود قید کنیم که او عرب بود، فلسطینی و مسلمان؟»

اسرائیل، فلسطین : حقایق پیرامون يك کشمکش ..... ۱۹

روانکاو فلسطینی ایاد سراج که از حادثه منقلب شده می گوید: تنها يك سؤال ارزش مطرح شدن دارد و آن اینکه چگونه يك سرباز میتواند بچه ها را نشانه گرفته و بکشد؟ هر سؤال دیگری غیر اخلاقی خواهد بود. هنگام غوطه ورشدن در تاریخ این منازعه، باید خود را از سقوط اخلاقی حفظ کنیم. من وارد جزئیات نمیشوم، کتابهای بیشماری درباره این موضوع نوشته شده است. من سلسله وقایعی را انتخاب میکنم که به درک این کشمکش کمک میکند. شارل دوگل نوشته است که «به سوی شرق بغرنج، با عقاید ساده پرواز میگردم». این عبارت تکراری اغلب به درد توجیه موضعگیری های متضاد با ارزشهای جهان شمول میخورد. بهتر است که باقطب نمای خرد انسانی به سوی این شرق بغرنج پرواز کنیم.